

تأملی بر پیامدهای تحولات فرهنگ دینی افغانستان در نیم قرن اخیر

□ علی جان عادلی *

چکیده

تحولات عمیق فرهنگ دینی در افغانستان در پنج دهه گذشته، نقطه عطفی در تاریخ اجتماعی این کشور محسوب می‌شود. این پژوهش با اتکا بر روش کیفی و تحلیل اسنادی، به واکاوی عوامل محرک و به ویژه پیامدهای چندوجهی این تحولات می‌پردازد. هدف اصلی، ارائه تحلیلی جامع از تأثیرات مثبت و منفی دگرگونی‌های فرهنگ دینی بر سطوح مختلف جامعه افغانستان است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که عواملی چون جنگ‌های متوالی، مداخلات خارجی، مهاجرت‌های گسترده، ظهور رسانه‌های جدید و فرآیند جهانی‌شدن، بسترهای پیچیده‌ای را برای بازتعریف باورها، ارزش‌ها و رفتارهای دینی فراهم آورده‌اند. در ساحت پیامدهای مثبت، می‌توان به ظهور خوانش‌ها و گفتمان‌های متنوع دینی، ارتقای سطح سواد و آگاهی دینی در بخشی از جامعه، تقویت شبکه‌های همبستگی مبتنی بر عقیده و نقش متغیر دین در الگوهای توسعه اشاره کرد. در مقابل، پیامدهای منفی شامل دگردیسی و بعضاً تضاد در نظام ارزشی سنتی، تشدید شکاف‌های قومی-مذهبی و ایدئولوژیک، ایجاد بحران هویت در میان جوانان، نفوذ فرهنگ‌های بیگانه و تضعیف نهادهای سنتی مانند خانواده است. تحلیل نهایی مقاله حاکی از آن است که این تحولات، فرآیندی خطی و یک‌سویه نبوده، بلکه میدانی از تقابل، تعامل و پیچیدگی است. در نتیجه‌گیری، بر ضرورت پذیرش واقعیت‌های جدید، تقویت گفت‌وگوی درون‌دینی و بینا فرهنگی، و تدوین سیاست‌های فرهنگی هوشمند برای هدایت این تحولات در مسیر تقویت انسجام ملی تأکید شده است.

کلیدواژه‌ها: فرهنگ دینی، افغانستان، پیامدها، بحران هویت، گفتمان دینی، دگرگونی ارزش‌ها.

* دانشجوی دکتری تاریخ معاصر جامعة المصطفی ﷺ العالمیه (Shahab adeli2020@gmail.com).

مقدمه

فرهنگ دینی به عنوان مجموعه‌ای به هم پیوسته از باورها، ارزش‌ها، هنجارها، نمادها و مناسک مرتبط با امر قدسی، یکی از بنیادی‌ترین عناصر شکل‌دهنده هویت جمعی در جامعه افغانستان به شمار می‌رود. این فرهنگ نه تنها در عرصه‌های اعتقادی و معنوی، بلکه در ابعاد مختلف زندگی اجتماعی، سیاسی و فرهنگی مردم نیز حضوری پررنگ داشته و در طول تاریخ، نقش مهمی در انسجام اجتماعی، تعریف هویت مشترک و جهت‌دهی به رفتارهای فردی و جمعی ایفا کرده است. در جامعه‌ای مانند افغانستان که پیوندهای دینی با سنت‌ها و ساختارهای اجتماعی در هم تنیده است، فرهنگ دینی عملاً به مثابه چارچوبی برای تفسیر جهان، تنظیم روابط اجتماعی و تعیین معیارهای ارزشی عمل می‌کند.

با وجود این، اگرچه فرهنگ دینی در افغانستان در بخش بزرگی از تاریخ خود از نوعی ثبات نسبی برخوردار بوده است، اما در نیم قرن اخیر با تحولات سریع، عمیق و گاه بنیادینی روبه‌رو شده است. این دگرگونی‌ها بیش از هر چیز تحت تأثیر تحولات سیاسی، جنگ‌های طولانی و تغییرات ساختاری در نظام قدرت شکل گرفته‌اند. نقطه آغاز این روند را می‌توان در کودتای سال ۱۳۵۷ ه‍.ش (۱۹۷۸ م.) و به دنبال آن تهاجم اتحاد جماهیر شوروی و سال‌ها جنگ و بی‌ثباتی سیاسی جست‌وجو کرد؛ رخدادهایی که نه تنها ساختار سیاسی کشور را دگرگون ساختند، بلکه بر نظام ارزشی و الگوهای فرهنگی جامعه نیز تأثیرات عمیقی برجای گذاشتند.

در ادامه این روند، تحولات دیگری نیز به پیچیدگی وضعیت فرهنگ دینی در افغانستان افزود. شکل‌گیری و حاکمیت طالبان در دهه ۱۳۷۰، اشغال افغانستان توسط ایالات متحده و متحدان آن در سال ۱۳۸۰ و تغییرات گسترده اجتماعی و فرهنگی در دو دهه پس از آن، و در نهایت بازگشت دوباره طالبان به قدرت در سال ۱۴۰۰، هر یک مرحله‌ای تازه در بازتعریف جایگاه دین در عرصه عمومی و زندگی اجتماعی مردم ایجاد کردند. این تحولات نه تنها به شکل‌گیری برداشت‌های متفاوت از دین و نقش آن در جامعه انجامیده، بلکه تنش‌ها و چالش‌های تازه‌ای را نیز در عرصه فرهنگ دینی پدید آورده است.

بر این اساس، مسئله اصلی این پژوهش بررسی پیامدهای این تحولات پرشتاب بر ساختار اجتماعی، نظام ارزشی و حیات فرهنگی مردم افغانستان است. پرسش اساسی آن است که دگرگونی‌های فرهنگ دینی در افغانستان معاصر چه تأثیرات مثبت و منفی در ابعاد مختلف زندگی فردی و اجتماعی برجای گذاشته و این تحولات چگونه بر شیوه‌های زیست فرهنگی، روابط اجتماعی و فهم دینی جامعه اثر گذاشته‌اند.

ضرورت تحقیق

درک عمیق از تحولات فرهنگ دینی در افغانستان، نه تنها از نظر آکادمیک، بلکه از منظر اجتماعی-سیاسی نیز امری ضروری است. این تحولات مستقیماً بر پویایی‌های داخلی، روابط بین‌المللی، امنیت منطقه‌ای و سرنوشت میلیون‌ها انسان تأثیر گذاشته است. فقدان پژوهشی جامع که به صورت متوازن به بررسی هم‌زمان پیامدهای مثبت و منفی این فرآیند بپردازد، در ادبیات موجود مشهود است. اغلب تحقیقات، یا بر جنبه‌های ایدئولوژیک و سیاسی تمرکز کرده‌اند یا صرفاً به توصیف وضعیت پرداخته‌اند. بنابراین، این تحقیق با هدف پر کردن نسبی این خلأ و ارائه تحلیلی همه‌جانبه‌نگر انجام می‌شود. نتایج چنین پژوهشی می‌تواند برای سیاست‌گذاران فرهنگی، نهادهای مدنی، رهبران دینی و پژوهشگران علوم اجتماعی سودمند باشد.

پیشینه مختصر

مطالعات مرتبط با دین و فرهنگ در افغانستان را می‌توان در چند دسته کلی جای داد. دسته اول، آثار تاریخی-توصیفی هستند که به تحولات دینی در بستر تاریخ افغانستان پرداخته‌اند (مثلاً: فرهنگی، ۱۳۸۵؛ راشد، ۱۳۹۷). دسته دوم، پژوهش‌هایی هستند که به طور خاص بر نقش دین در سیاست و منازعات افغانستان متمرکز شده‌اند (بارفیلد، ۲۰۱۰؛ گوتیرز، ۲۰۰۸). دسته سوم، مطالعاتی هستند که به تأثیر جنگ و مهاجرت بر هویت دینی اشاره کرده‌اند (موسوی، ۱۳۹۰؛ امیری، ۱۳۹۵). با این حال، تحقیقی که به صورت نظام‌مند و با محوریت «فرهنگ دینی» به

عنوان یک کل، و با تمرکز بر پیامدهای چندگانه آن در جامعه معاصر افغانستان صورت گرفته باشد، محدود است. این پژوهش در ادامه و تکمیل این مسیر فکری قرار می‌گیرد.

روش‌شناسی

این تحقیق از نوع پژوهش‌های کیفی است که با رویکرد تحلیل اسنادی انجام می‌شود. روش جمع‌آوری داده‌ها، مطالعه کتابخانه‌ای و بررسی اسناد است. جامعه آماری تحقیق، کلیه منابع مکتوب و دیجیتالی معتبر شامل کتاب‌ها، مقالات علمی پژوهشی فارسی و انگلیسی، پایان‌نامه‌ها، گزارش‌های مؤسسات تحقیقاتی بین‌المللی و داخلی، مطبوعات معتبر و اسناد تاریخی مرتبط با موضوع است. روش تحلیل داده‌ها، تحلیل محتوای کیفی با رویکرد استقرایی است. بدین ترتیب که پس از گردآوری نظام‌مند اسناد، مفاهیم، مقولات و مضامین اصلی مرتبط با سؤال تحقیق استخراج و دسته‌بندی شده و در نهایت در قالب یک تحلیل منسجم ارائه می‌گردند. محدودیت اصلی تحقیق، دشواری دسترسی به برخی منابع میدانی به دلیل شرایط خاص افغانستان و احتمال جانب‌داری در برخی منابع است که سعی شده با استفاده از منابع متنوع و معتبر، این محدودیت تا حد ممکن کاهش یابد.

۱. تحولات فرهنگ دینی در نیم قرن اخیر افغانستان

تحولات فرهنگ دینی در افغانستان را نمی‌توان جدا از بستر پرتلاطم سیاسی و اجتماعی این کشور فهمید. این تحولات تحت تأثیر سه دسته عوامل کلیدی شکل گرفته‌اند: عوامل سیاسی داخلی و خارجی، عوامل اجتماعی-فرهنگی داخلی، و عوامل فراملی و جهانی.

۱-۱. عوامل سیاسی

از نظر سیاسی، کودتای کمونیستی ۱۳۵۷ و اشغال نظامی شوروی (۱۳۵۸-۱۳۶۷) نقطه عطفی بود که دین را از حاشیه به مرکز تقابل ایدئولوژیک کشاند. جهاد علیه اشغالگران، با تفسیری خاص از اسلام گره خورد و مذهب به مهم‌ترین عنصر بسیج‌کننده نیروها تبدیل شد

(فرهنگ، ۱۳۸۵: ۱۲۳). پس از خروج شوروی، جنگ‌های داخلی میان گروه‌های مجاهدین، فضایی از هرج و مرج و تفسیرهای قشری و قومی از دین را رواج داد. ظهور طالبان در سال‌های ۱۳۷۳ به بعد، نمونه‌ای افراطی از حکومتداری دینی را به نمایش گذاشت که در آن، فرهنگ دینی با قرائتی خاص، یکسان‌سازی و به شدت محدود شد (راشد، ۱۳۹۷: ۸۹). پس از سال ۱۳۸۰ و سقوط طالبان، حضور جامعه بین‌المللی و دولت مرکزی جدید، فضای نسبتاً بازتری برای ظهور خوانش‌های متنوع از دین ایجاد کرد، اما این فضا نیز مملو از تنش‌های امنیتی و تعارض‌های گفتمانی بود. بازگشت طالبان در سال ۱۴۰۰، بار دیگر مدلی از حاکمیت دینی با قرائتی خاص را مستقر کرده است. مداخلات خارجی، به ویژه از سوی ایالات متحده، عربستان سعودی، پاکستان و ایران، نیز در شکل‌دهی به گفتمان‌های رقیب دینی تأثیر به سزایی داشته‌اند (بارفیلد، ۲۰۱۰: ۲۱۵).

عوامل اجتماعی داخلی نیز بسیار مؤثر بوده‌اند. ساختار قبیله‌ای و چندقومیتی جامعه افغانستان، باعث تلفیق سنت‌های محلی با آموزه‌های دینی شده و در دوره‌های مختلف، گروه‌های مختلف قومی، قرائت‌های متفاوتی از اسلام را نمایندگی کرده‌اند. فقر گسترده، بی‌سوادی و محرومیت، بستری برای پذیرش یا رد تفسیرهای افراطی فراهم آورده است.

۱-۲. عوامل اجتماعی (مهاجرت، رسانه‌ها و جهانی‌شدن)

مهاجرت: موج‌های گسترده مهاجرت به ایران و پاکستان و کشورهای غربی، جامعه افغانستان را در معرض فرهنگ‌ها و خوانش‌های دینی متفاوتی قرار داد. مهاجران در ایران با شیعه‌گری حکومتی و در پاکستان با مدارس دینی دیوبندی و سلفی آشنا شدند. مهاجران در غرب نیز با سکولاریسم، لیبرالیسم و اشکال فردی‌شده دینداری مواجه شدند. بازگشت برخی از این مهاجران، ایده‌ها و رفتارهای دینی جدیدی را به جامعه افغانستان تزریق کرد (امیری، ۱۳۹۵: ۱۵۶).

رسانه‌ها: گسترش رادیو، تلویزیون (به ویژه شبکه‌های ماهواره‌ای)، و در دهه اخیر، اینترنت و شبکه‌های اجتماعی، انقلابی در حوزه فرهنگ دینی ایجاد کرده است. از یک سو، دسترسی به sermons و سخنرانی‌های علمای مختلف جهان اسلام (از الازهر تا دعوت‌گران سلفی)

افزایش یافته و از سوی دیگر، فضای نقد، پرسش و گفت‌وگو درباره دین (هرچند محدود) فراهم آمده است. این امر به چندصدایی نسبی در عرصه دین انجامیده است.

جهانی‌شدن: فرآیند جهانی‌شدن، افغانستان را نیز بی‌تفاوت نگذاشته است. گردش اطلاعات، الگوهای مصرف، سبک‌های زندگی جهانی و گفتمان‌های حقوق بشری و فمینیستی، به طور مستقیم یا غیرمستقیم، با فرهنگ دینی سنتی در تعامل یا تقابل قرار گرفته‌اند. این مواجهه، هم موجب مقاومت و بنیادگرایی شده و هم گرایش‌های اصلاح‌طلبی و بازاندیشی در سنت دینی را تقویت کرده است.

۲. پیامدهای مثبت تحولات فرهنگ دینی

علیرغم همه چالش‌ها، تحولات یادشده، دستاوردها و پیامدهای مثبتی نیز برای فرهنگ دینی و جامعه افغانستان به همراه داشته است.

۲-۱. گفتمان‌های تازه دینی

تحولات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی افغانستان در نیم‌قرن اخیر، به‌ویژه در پی جنگ‌های طولانی، تغییرات مکرر ساختار قدرت، گسترش ارتباطات فراملی و ظهور رسانه‌های نوین، زمینه‌ساز دگرگونی‌های قابل توجهی در عرصه دین و دینداری شده است. یکی از مهم‌ترین نمودهای این دگرگونی، شکل‌گیری و گسترش گفتمان‌های متنوع دینی در جامعه افغانستان است. در گذشته، گفتمان دینی غالب در این جامعه عمدتاً در چارچوب سنتی و بر پایه تفاسیر رایج فقهی و کلامی شکل می‌گرفت و نهادهای دینی سنتی مانند مدارس دینی و خانقاه‌ها نقش اصلی در بازتولید این گفتمان ایفا می‌کردند. اما تحولات اجتماعی و فکری دهه‌های اخیر، به‌ویژه در پی تعامل بیشتر با جهان خارج، موجب شده است که این یکنواختی تا حدی شکسته شود و قرائت‌های متنوع‌تری از دین در عرصه عمومی مطرح گردد (ره‌نورد زریاب، ۱۳۸۹: ۷۵).

در بستر این تحولات، گفتمان دینی در افغانستان به عرصه‌ای از رقابت میان قرائت‌های

مختلف تبدیل شده است. از یک سو، جریان‌های بنیادگرا و افراطی که در شرایط جنگ و بی‌ثباتی سیاسی قدرت گرفته‌اند، تلاش کرده‌اند تفسیر خاصی از دین را به‌عنوان قرائت مسلط معرفی کنند. این جریان‌ها معمولاً با تأکید بر ظواهر شریعت و برداشت‌های سخت‌گیرانه از متون دینی، نوعی فهم محدود و غیرمنعطف از دین را ترویج می‌کنند. چنین گفتمانی در بسیاری موارد با تحولات اجتماعی و نیازهای جامعه معاصر سازگاری اندکی داشته و گاه موجب تعارض میان سنت دینی و الزامات زندگی مدرن شده است (واعظی، ۱۳۹۲: ۱۱۲).

با این حال، در کنار این جریان‌ها، گفتمان‌های دیگری نیز در جامعه افغانستان شکل گرفته‌اند که بر تفسیر معتدل‌تر و عقلانی‌تر از آموزه‌های دینی تأکید دارند. این گفتمان‌ها غالباً از سوی برخی اندیشمندان دینی، استادان دانشگاه و نهادهای آموزشی جدید مطرح شده‌اند که تلاش می‌کنند با بازخوانی متون دینی و بهره‌گیری از روش‌های نوین مطالعات اسلامی، تفسیری سازگارتر با نیازهای زمان ارائه دهند. در این رویکرد، مفاهیمی چون عدالت اجتماعی، کرامت انسانی، مدارا و صلح به‌عنوان عناصر اساسی پیام دینی مورد توجه قرار می‌گیرند و دین نه صرفاً به‌عنوان مجموعه‌ای از احکام فقهی، بلکه به‌عنوان نظامی اخلاقی و فرهنگی برای سامان‌دهی زندگی اجتماعی تلقی می‌شود (مجتهدزاده، ۱۳۹۰: ۱۴۳).

در این میان، سنت‌های عرفانی و تصوف نیز نقش مهمی در شکل‌گیری گفتمان‌های دینی معتدل در افغانستان ایفا کرده‌اند. تصوف که از دیرباز در فرهنگ دینی این سرزمین ریشه داشته است، همواره بر جنبه‌های معنوی، اخلاقی و انسان‌دوستانه دین تأکید کرده و در بسیاری از موارد به‌عنوان عاملی برای تقویت روحیه تساهل و همزیستی اجتماعی عمل کرده است. خانقاه‌ها و محافل صوفیانه در مناطق مختلف افغانستان نه تنها محل تعلیم و تربیت معنوی بوده‌اند، بلکه در حفظ نوعی اعتدال در فهم دین نیز نقش داشته‌اند (نیکزاد، ۱۳۹۴: ۹۸).

از سوی دیگر، گسترش آموزش عالی و افزایش دسترسی به منابع علمی و فکری جدید نیز به شکل‌گیری نوعی گفتمان انتقادی در حوزه دین انجامیده است. نسل جدیدی از دانش‌آموختگان علوم دینی و انسانی تلاش کرده‌اند با بهره‌گیری از روش‌های علمی و تاریخی، به بازاندیشی در برخی برداشت‌های سنتی از دین بپردازند. این رویکرد انتقادی،

هرچند هنوز در سطح محدودی مطرح است، اما نشان‌دهنده پویایی فکری در جامعه افغانستان و تلاش برای تطبیق سنت دینی با مقتضیات جهان معاصر است (واعظی، ۱۳۹۲: ۱۵۷). علاوه بر این، گسترش رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی نیز در تقویت این تکثر گفتمانی نقش قابل توجهی داشته است. رسانه‌های جمعی و فضای مجازی امکان دسترسی به دیدگاه‌ها و تفسیرهای متنوع از دین را فراهم کرده و زمینه شکل‌گیری بحث‌ها و گفت‌وگوهای گسترده‌تر درباره مسائل دینی را به وجود آورده است. این وضعیت موجب شده است که انحصار تفسیر دینی از دست برخی نهادهای سنتی خارج شده و فضای جدیدی برای طرح دیدگاه‌های متفاوت پدید آید (رهنورد زریاب، ۱۳۸۹: ۸۲). در مجموع، ظهور گفتمان‌های متنوع دینی در افغانستان را می‌توان نشانه‌ای از پویایی و تحول در عرصه فرهنگ دینی این جامعه دانست. هرچند چالش‌هایی مانند افراط‌گرایی، شکاف‌های اجتماعی و ضعف نهادهای علمی همچنان وجود دارد، اما تکثر گفتمانی در حوزه دین می‌تواند زمینه‌ای برای گفت‌وگو، مدارا و بازسازی فرهنگی فراهم سازد. چنین ظرفیتی در صورت تقویت نهادهای آموزشی و علمی، می‌تواند به شکل‌گیری فهمی متعادل‌تر از دین و نقش آن در سامان‌دهی زندگی اجتماعی کمک کند و زمینه ساز سازگاری بیشتر سنت دینی با شرایط متغیر جهان معاصر گردد.

۲-۲. افزایش آگاهی و سواد دینی

تحولات گسترده در عرصه‌های آموزشی، ارتباطی و رسانه‌ای در دهه‌های اخیر خصوصاً پس از سال ۱۳۸۰، زمینه‌ساز شکل‌گیری نوعی دگرگونی معرفتی در جامعه افغانستان، شده است. یکی از مهم‌ترین ابعاد این تحولات، افزایش معنادار سطح آگاهی عمومی و رشد «سواد دینی» در میان قشرهای مختلف، به‌ویژه طبقات شهری و نسل‌های جوان‌تر است. توسعه دانشگاه‌ها، گسترش مؤسسات آموزش عالی، بهبود زیرساخت‌های ارتباطی، و دسترسی به منابع اطلاعاتی دیجیتال، موجب شده است که دین از چارچوب سنتی انتقال نسلی و آموزشی صرفاً شفاهی فاصله گرفته و موضوع مطالعه، تأمل و بازخوانی فردی گردد (کاظمی، ۱۳۹۶: ۵۱).

از منظر جامعه‌شناختی، این فرایند را می‌توان در چارچوب «عقلانی‌شدن فهم دینی»

تحلیل کرد؛ فرایندی که طی آن، افراد به جای پذیرش بی‌واسطه آموزه‌های دینی، به سنجش، تحلیل و مقایسه روایت‌های مختلف دینی می‌پردازند (گی دنز، ۱۳۸۲). افزایش سطح تحصیلات و توسعه مهارت‌های تحلیلی، همراه با آشنایی جوانان با روش‌های مطالعاتی جدید، باعث شده که دین از موقعیت یک مجموعه باور بدیهی و تقلیدی، به موضوعی برای پرسشگری تبدیل شود (رستمی، ۱۳۹۲). این روند، در افغانستان با رشد دانشگاه‌ها و مراکز پژوهشی مطالعات اسلامی، همچون دانشگاه کابل و دانشگاه هرات، نیز تقویت شده است؛ مراکزی که در دهه‌های اخیر به بستری برای گفت‌وگوی انتقادی درباره مفاهیم و متون دینی تبدیل شده‌اند (رحمانی، ۱۳۹۸).

دستیابی گسترده‌تر به منابع علمی و دینی در فضای مجازی نیز تأثیر مهمی در این فرایند داشته است. اینترنت، شبکه‌های اجتماعی و پایگاه‌های داده دیجیتال، امکان دسترسی به ترجمه‌ها، تفسیرها و پژوهش‌های متنوع اسلامی را فراهم کرده‌اند؛ به گونه‌ای که فرد می‌تواند دیدگاه‌های گوناگون و حتی متعارض را درباره یک مسئله دینی مطالعه کند (موسوی، ۱۴۰۰). در نتیجه، «یک‌صدایی دینی» که پیش‌تر در برخی جوامع سنتی رواج داشت، جای خود را به «چندصدایی معرفتی» داده است؛ پدیده‌ای که در ادبیات جامعه‌شناسی دین، یکی از عوامل اصلی رشد دینداری تأملی دانسته می‌شود (برگر، ۱۳۸۳). نسل‌های جوان‌تر، به‌ویژه متولدین پس از دهه ۱۳۷۰، کمتر پذیرای الگوهای اقتدارگرایانه یا یک‌سویه در فهم دین هستند و اغلب ترجیح می‌دهند باورهای دینی خود را در تعامل با تجربه زیسته و عقلانیت جدید بسنجند. پژوهش‌های میدانی انجام‌شده در شهرهای کابل، هرات و مزار شریف نشان می‌دهد جوانان امروز در مواجهه با متون دینی، از روش‌های تحلیلی‌تری استفاده کرده و نیازمند استدلال و گفت‌وگو برای تثبیت باورهای خود هستند (جعفری، ۱۴۰۱؛ سلطانی، ۱۳۹۹). این نوع مواجهه با دین، با آنچه در ادبیات پژوهشی «دینداری انتخاب‌گر» خوانده می‌شود، هم‌پوشانی دارد؛ دینداری‌ای که در آن فرد به‌جای پیروی ساده از سنت خانوادگی یا اجتماعی، بخش‌هایی از دین را بر اساس تأمل، فهم شخصی و تطبیق با شرایط معاصر انتخاب و بازخوانی می‌کند (سروش، ۱۳۸۷).

یکی از پیامدهای مثبت این افزایش آگاهی و رشد سواد دینی، کاهش آسیب‌پذیری جامعه در برابر روایت‌های سطحی، افراطی یا تک‌بعدی از دین است. مطالعه نصیری (۱۳۹۸) درباره تأثیر آموزش دانشگاهی بر مقاومت در برابر قرائت‌های رادیکال نشان می‌دهد افرادی که توانایی تحلیل متن و آشنایی با پیش‌فرض‌های کلامی و تفسیری دارند، کمتر جذب ایدئولوژی‌های دینی خشن یا ساده‌سازی شده می‌شوند. در افغانستان نیز تحقیقات مشابه نشان داده که میان میزان آگاهی دینی و کاهش گرایش به برداشت‌های افراطی رابطه مستقیم وجود دارد (احمدی، ۱۴۰۰). این امر، اهمیت ارتقای سواد دینی را نه تنها در سطح فردی، بلکه در سطح امنیت فرهنگی و اجتماعی نیز برجسته می‌کند. از بعد تاریخی نیز، تجربه جوامع اسلامی نشان داده است هرگاه امکان مواجهه آزادانه‌تر با منابع دینی و گفت‌وگوی علمی فراهم شده، قرائت‌های معتدل‌تر و انسانی‌تر از دین مجال بروز یافته‌اند. به‌عنوان نمونه، گسترش مدارس جدید در اواخر دوره قاجار و نیز در افغانستان پس از دهه ۱۳۴۰، موجب ظهور جریان‌های نواندیشی دینی شد که تلاش داشتند میان آموزه‌های دینی و مقتضیات اجتماعی عصر جدید سازگاری ایجاد کنند (طباطبایی، ۱۳۸۹؛ کریمی، ۱۳۹۵).

در مجموع، می‌توان گفت افزایش آگاهی و سواد دینی در دهه‌های اخیر، بستری برای بازتعریف رابطه نسل جدید با دین فراهم آورده است. این فرایند، اگر با برنامه‌ریزی آموزشی و فرهنگی مناسب همراه شود، می‌تواند به تعمیق عقلانیت دینی، تقویت گفت‌وگوی بین‌نسلی درباره دین و کاهش زمینه‌های بروز افراط‌گرایی مذهبی بینجامد. از این رو، توجه به ارتقای سواد دینی در سیاست‌گذاری فرهنگی و آموزشی در ایران و افغانستان، ضرورتی اساسی برای توسعه فرهنگی و پایداری اجتماعی محسوب می‌شود.

۲-۳. شکل‌گیری همبستگی اجتماعی

دین در طول تاریخ اجتماعی سرزمین‌های ایرانی و افغانستانی، یکی از بنیادی‌ترین سازوکارهای معنابخشی، سازمان‌دهی اجتماعی و تولید همبستگی به شمار آمده است. بررسی تطوّر نهادهای دینی در دوره‌های مختلف نشان می‌دهد که این نهادها در بزنگاه‌های

بحرانی، نقشی فراتر از کارکرد عبادی داشته و به مثابه شبکه‌ای غیررسمی اما کارآمد برای حمایت اجتماعی و حفظ انسجام جمعی عمل کرده‌اند. در بستر بحران‌های سیاسی، اقتصادی یا زیستی، هنگامی که سازوکارهای رسمی دولت کارآمدی لازم را از دست می‌دهند، نهادهای دینی با تکیه بر سرمایه نمادین، اخلاقی و سازمانی خود، نوعی «شبکه رفاه حمایتی» را بازتولید می‌کنند که در حافظه اجتماعی جوامع مسلمان ریشه‌دار است (نوغانی، ۱۳۹۸).

در چنین شرایطی، مساجد، حسینیه‌ها، تکایا و نهادهای خیریه وابسته به دین، به مهم‌ترین مراکز گردهمایی و سازمان‌دهی اجتماعی بدل می‌شوند. این نهادها نه تنها در توزیع کمک‌های مردمی، بلکه در ایجاد اعتماد متقابل، تقویت روابط میان‌فردی و هماهنگ‌سازی کنش جمعی نقشی تعیین‌کننده دارند. پژوهش‌های انجام‌شده در ایران و افغانستان نشان می‌دهد که در دوره‌هایی که دولت‌ها به دلیل ضعف ساختاری یا بحران‌های گسترده قادر به پاسخ‌گویی مناسب به نیازهای معیشتی و رفاهی مردم نبوده‌اند، مساجد و گروه‌های دینی به عنوان جایگزین کارآمدی عمل کرده و فرآیند حمایت اجتماعی را فعال نگه داشته‌اند (احمدی، ۱۴۰۱؛ عبدالحی حبیبی، ۱۳۸۹). این جایگزینی نه صرفاً بر پایه امکانات مادی، بلکه بر پایه شبکه‌ای از هنجارهای اخلاقی و پیوندهای عاطفی استوار است که در محیط‌های دینی بازتولید می‌شود.

عامل مهم دیگری که در فهم نقش دین در همبستگی اجتماعی باید مورد توجه قرار گیرد، مفهوم «امت اسلامی» است. این مفهوم با تأکید بر پیوند فراملی و فراتبار، ساختاری هویتی ایجاد می‌کند که به‌ویژه در شرایط بحران، می‌تواند روابط میان‌گروهی را تقویت کند. مطالعات تاریخی در افغانستان نشان می‌دهد که در زمان‌هایی چون مهاجرت‌های گسترده، جنگ‌ها یا بلایای طبیعی، پیوند دینی مشترک زمینه ایجاد کمک‌رسانی میان گروه‌های قومی و زبانی مختلف را فراهم کرده است (فرهنگ، ۱۳۹۴). این همبستگی فرامحلی، نوعی سرمایه اجتماعی «پیونددهنده» را شکل می‌دهد که می‌تواند انسجام ملی را نیز تقویت کند. در مجموع، می‌توان گفت دین و نهادهای وابسته به آن در جامعه افغانستان، طی

سده‌های متمادی به عنوان ضامن بخشی از انسجام اجتماعی عمل کرده و در شرایطی که ساختارهای رسمی دچار بحران بوده‌اند، شبکه‌ای پایدار از حمایت و همبستگی ایجاد کرده‌اند. این نقش تاریخی همچنان در دوره معاصر نیز قابل مشاهده است و تحلیل آن می‌تواند به فهم بهتر پایداری اجتماعی در جوامع مسلمان کمک کند.

۲-۴. تغییر الگوی توسعه اقتصادی و نقش دین

پس از سال ۱۳۸۰ش و با شکل‌گیری دولت جدید در افغانستان، گفتمان توسعه اقتصادی نیز دچار تحول شد و مفاهیم تازه‌ای در عرصه سیاست‌گذاری اقتصادی و اجتماعی مطرح گردید. در این دوره، در کنار الگوهای رایج اقتصاد بازار و برنامه‌های توسعه‌ای مبتنی بر کمک‌های بین‌المللی، توجه به ظرفیت‌های اقتصادی دین نیز مورد بحث قرار گرفت. مفاهیمی همچون «اقتصاد اسلامی»، «بانکداری بدون ربا» و «کارکردهای اجتماعی زکات و صدقات» به عنوان ابزارهایی برای تحقق عدالت اجتماعی و کاهش فقر در ادبیات توسعه افغانستان مطرح شدند (احمدی، ۱۳۹۴: ۸۷).

برخی از پژوهشگران بر این باورند که نهادهای مالی اسلامی می‌توانند در جوامع مسلمان، به‌ویژه در کشورهای در حال توسعه، نقش مهمی در گسترش مشارکت اقتصادی و افزایش اعتماد اجتماعی ایفا کنند. در این چارچوب، بانکداری اسلامی با تأکید بر مشارکت در سود و زیان، پرهیز از ربا و تقویت سرمایه‌گذاری‌های مولد، به عنوان یکی از گزینه‌های قابل بررسی در سیاست‌های اقتصادی افغانستان مطرح شده است (قاسمی، ۱۳۹۷: ۱۲۳). همچنین نظام زکات و صدقات در اندیشه اسلامی، می‌تواند به عنوان سازوکاری سنتی اما کارآمد برای توزیع مجدد ثروت و حمایت از اقشار آسیب‌پذیر مورد توجه قرار گیرد (حسینی، ۱۳۹۲: ۵۶).

با وجود این، اجرای عملی این ایده‌ها با چالش‌هایی نظیر ضعف ساختارهای نهادی، نبود چارچوب‌های حقوقی منسجم و محدودیت‌های نظام مالی مواجه بوده است. با این حال، طرح چنین مباحثی نشان می‌دهد که نقش دین در فرآیند توسعه اقتصادی می‌تواند فراتر از رویکردهای محدودکننده و صرفاً هنجاری - مانند آنچه در الگوی اقتصادی طالبان

مشاهده می‌شود - مورد بازاندیشی قرار گیرد. در واقع، این رویکرد زمینه را برای تلفیق ارزش‌های دینی با سازوکارهای مدیریت اقتصادی مدرن و شکل‌گیری الگویی بومی از توسعه فراهم می‌سازد (سجادی، ۱۴۰۰: ۱۶۸).

۳. پیامدهای منفی تحولات فرهنگ دینی

در کنار پیامدهای مثبت، این تحولات، هزینه‌های اجتماعی و فرهنگی سنگینی نیز بر جامعه افغانستان تحمیل کرده است که در ذیل به آن پرداخته می‌شود.

۳-۱. دگرگونی ارزش‌ها و هنجارهای دینی

شتاب تحولات اجتماعی، سیاسی و رسانه‌ای در دهه‌های اخیر، به ویژه در افغانستان، به دگردیدی و گاه گسست در نظام ارزشی مستقر انجامیده است. هسته‌های مرکزی اخلاق دینی - همچون مدارا، حرمت‌داشتن بزرگان، رعایت عرف‌های محلی و همبستگی اجتماعی - که در سنت فقهی-عرفی و فرهنگ دینی افغانستان از پشتیبانی تاریخی برخوردار بودند، در معرض دو نیروی هم‌زمان و واگرا قرار گرفته‌اند: نخست، خیزش قرائت‌های سلفی و افراطی که با تکیه بر «سلف صالح»، هر نوپدیدی را در مظان بدعت نهاده و از این رهگذر، قلمرو عرف دینی و تسامح جامعه‌محور را محدود می‌سازند؛ دوم، مواجهه گسترده با الگوهای مدرن و متأخر زیست که فردگرایی هنجاری، مصرف‌گرایی و لذت‌محوری را مشروعیت فرهنگی می‌بخشند و در نتیجه با زهدگرایی و جمع‌گرایی سنتی در تعارض قرار می‌گیرند (فقیهی، ۱۳۹۶؛ حجاریان، ۱۳۸۰). در ساحت معرفتی و هنجاری، این دوگانه، پدیده‌ای شبه‌پارادوکسیکال می‌آفریند: از یک‌سو، بازخوانی‌های سخت‌گیرانه از دین، به‌ویژه در فضاهاى آموزش غیررسمی و شبکه‌های تبلیغی فرامرزی، اقتدار عرف و مرجعیت محلی را تضعیف و امکان حل و فصل منازعات بر پایه میانجی‌گری اجتماعی را محدود می‌کند؛ از سوی دیگر، رسانه‌های نوین و اقتصاد توجه، سبک‌های زندگی فردمحور و مصرف‌پسند را ترویج کرده و سرمایه نمادین قناعت، عفت گفتاری و مشارکت همسایگی را به حاشیه

می‌رانند (رحیمی، ۱۳۹۴؛ سراج‌زاده، ۱۳۹۰). پیامد ترکیبی این دو روند، شکل‌گیری «دوپارگی هنجاری» است: کنشگران در موقعیت‌های مختلف میان کدهای اخلاقی ناهم‌ساز جابه‌جا می‌شوند؛ گاه به انضباط‌گرایی آیینی تن می‌دهند و هم‌زمان در عرصه‌های دیگر، به مطلوبیت‌های بازار و خوشایند فردی تمکین می‌کنند.

با این‌همه، دگرگونی یادشده را نمی‌توان صرفاً به افول یا انحطاط تقلیل داد؛ بلکه می‌توان آن را به‌منزله بازپیکربندی میدان معانی دینی و اخلاق عمومی فهم کرد. در ایران، تجربه‌های نهادهای دینی در «بومی‌سازی» مواجهه با مدرنیته—از بازتفسیر مفهوم امر به معروف تا توسعه خدمات اجتماعی مساجد—کوشیده‌اند تعادلی میان اخلاق جمعی و اقتضائات زندگی شهری جدید برقرار کنند (حدادعادل، ۱۳۹۲؛ پارسانیا، ۱۳۹۳). در افغانستان نیز، تلاش‌های علمای محلی برای پیوند دادن سنت فقهی با نیازهای جامعه پسمانزعه—از جمله در حوزه صلح محلی، آموزش دختران و منع افراط‌گرایی—نمونه‌هایی از بازتعریف ارزش‌های دینی در بستر نوین است (جعفری، ۱۳۹۸؛ غزنوی، ۱۴۰۰).

در سطح روش‌شناختی، تحلیل فرآیند دگردیسی ارزش‌ها نیازمند تمایز میان «نص» و «عرف»، و نیز میان «هنجارهای اعلامی» و «هنجارهای اعمالی» است؛ چه‌بسا بخشی از تعارضات ظاهری، ناشی از شکاف میان گفتار رسمی و رفتار روزمره باشد. بر این مبنای راهبردهای سیاست‌گذاری فرهنگی، به جای دوگانه‌سازی سنت/مدرنیته، باید بر تقویت ظرفیت‌های میانجی‌گر نهادهای محلی، سواد رسانه‌ای دینی، و بازتفسیر فضایل سنتی، همچون مدارا و حرمت بزرگ‌تر، در زبان نیازهای معاصر متمرکز شود. چنین رویکردی می‌تواند از انقطاع نسلی بکاهد و به هم‌نشینی عقلانیت دینی با مقتضیات جهان جدید یاری رساند (ملکیان، ۱۳۸۱؛ شریعتی، ۱۳۵۷).

۳-۲. شکاف اجتماعی و قطبی‌شدن جامعه

ایدئولوژیک‌شدن دین در افغانستان معاصر یکی از عوامل بنیادین ایجاد و تشدید گسل‌های اجتماعی است. در دهه‌های اخیر، قرائت‌های متنوع و گاه متعارض دینی - از تسنن حنفی تا

گرایش‌های سلفی، و از تشیع جعفری تا طریقت‌های صوفی - نه تنها فرصت شکل‌گیری همگرایی مذهبی را کاهش داده، بلکه زمینه‌های قطبی‌شدگی جامعه را نیز تقویت کرده است. این وضعیت زمانی تشدید می‌شود که گروه‌های مذهبی، هویت خویش را نه در قالبی فرهنگی و اجتماعی، بلکه به شکل ایدئولوژیک و سیاسی تعریف می‌کنند. چنین رویکردی، به تعبیر برخی پژوهشگران، دین را از سطح «زیست‌جهان اجتماعی» به «ابزار بسیج سیاسی» فرو می‌کاهد (حسینی، ۱۳۹۷: ۸۵).

پیامد این روند، افزایش سطح تعارضات فرقه‌ای و شکل‌گیری مناسبات طرد و حذف میان گروه‌های رقیب است. نمونه بارز آن، خشونت‌های پی‌درپی علیه جامعه شیعه هزاره است که در پژوهش‌های میدانی نیز گزارش شده و از آن به عنوان یکی از پایدارترین مصادیق خشونت فرقه‌ای یاد می‌شود (گوتیرز، ۲۰۰۸: ۱۰۲؛ رضایی، ۱۴۰۰: ۱۲۱). در چنین شرایطی، امکان گفت‌وگوی ملی - که پیش شرط گذار به دولت فراگیر و هویت جمعی مشترک است - به شدت محدود می‌شود. قطبی‌شدن مذهبی، گروه‌های اجتماعی را در چارچوب «ما» و «دیگران» قرار داده و ظرفیت همبستگی ملی را تضعیف می‌کند؛ امری که در تاریخ سیاسی افغانستان بارها مانع شکل‌گیری پروژه‌های دولت‌سازی شده است (موسوی، ۱۳۸۹: ۶۴).

در مجموع، ایدئولوژیک‌شدن دین نه تنها شکاف‌های اجتماعی موجود را عمیق‌تر کرده، بلکه الگوی «همزیستی مذاهب» را نیز از تعادل خارج ساخته و زمینه بازتولید چرخه خشونت و بی‌اعتمادی میان گروه‌ها را فراهم آورده است.

۳-۳. بحران هویت در نسل جدید

نسل جوان افغانستان در دهه‌های اخیر در بستر تحولات گسترده اجتماعی، سیاسی و فرهنگی رشد یافته است؛ تحولاتی که از یک سو ریشه در سنت‌های دیرینه دینی و قومی دارند و از سوی دیگر تحت تأثیر پدیده‌هایی چون جنگ‌های طولانی، مهاجرت‌های گسترده و گسترش رسانه‌های جهانی شکل گرفته‌اند. در چنین شرایطی، مسئله «بحران هویت» به یکی از چالش‌های مهم در میان جوانان این جامعه تبدیل شده است. بحران هویت به وضعیتی

اطلاق می‌شود که در آن فرد در تعریف و تثبیت ارزش‌ها، باورها و نقش‌های اجتماعی خود دچار تردید و سردرگمی می‌شود (اریکسون، ۱۳۹۰: ۱۱۲).

در جامعه افغانستان، خانواده و محیط اجتماعی سنتی همچنان نقش اصلی در شکل‌دهی به هویت دینی و فرهنگی جوانان دارند. این هویت عمدتاً بر پایه ارزش‌های مذهبی، ساختارهای سنتی خانواده و هنجارهای اجتماعی شکل می‌گیرد و از نسل‌های پیشین به نسل جدید منتقل می‌شود. با این حال، در بسیاری از موارد این الگوی هویتی با نوعی صلابت و انعطاف‌ناپذیری همراه است که امکان گفت‌وگو و بازتفسیر آن برای نسل جدید محدود می‌شود (حسینی، ۱۳۹۸: ۷۶). چنین وضعیتی می‌تواند موجب فاصله‌گیری ذهنی جوانان از چارچوب‌های سنتی گردد، به‌ویژه هنگامی که این چارچوب‌ها پاسخ‌گوی نیازها و پرسش‌های نوین آنان نباشد.

از سوی دیگر، گسترش رسانه‌های جمعی، شبکه‌های اجتماعی و ارتباطات فراملی، جوانان افغانستان را با الگوهای متنوعی از سبک زندگی، ارزش‌های فردگرایانه و آزادی‌های شخصی آشنا کرده است. این مواجهه فرهنگی، به‌ویژه در میان نسل شهری و تحصیل‌کرده، نوعی کشش به سوی هویت‌های مدرن و جهانی ایجاد کرده است (رفیعی و احمدی، ۱۳۹۷: ۱۴۳). در نتیجه، جوانان در میان دو نظام ارزشی متفاوت قرار می‌گیرند: نظام سنتی مبتنی بر دین و فرهنگ بومی، و نظام مدرن که بر فردیت، انتخاب شخصی و تنوع سبک‌های زندگی تأکید دارد. این وضعیت دوگانه غالباً به شکل‌گیری نوعی تعارض هویتی می‌انجامد. بسیاری از جوانان در تلاش برای سازگار کردن این دو حوزه ارزشی، با احساس سردرگمی، بی‌ثباتی هویتی و گاه احساس بی‌تعلقی اجتماعی مواجه می‌شوند. پیامد چنین وضعیتی می‌تواند انزوا، کاهش اعتماد به ساختارهای اجتماعی یا حتی واکنش‌های اعتراضی نسبت به سنت یا مدرنیته باشد (قاسمی، ۱۳۹۹: ۵۸). در برخی موارد، این بحران هویتی زمینه‌ساز گرایش به جریان‌های افراطی نیز می‌شود. گروه‌های افراطی غالباً با ارائه تعریفی ساده، قطعی و مطلق از هویت دینی یا ایدئولوژیک، برای جوانانی که در جست‌وجوی معنا و ثبات هویتی هستند جذابیت ایجاد می‌کنند. این جریان‌ها با تأکید بر مرزبندی شدید میان «خودی» و «غیری»،

نوعی احساس تعلق و قطعیت فراهم می‌آورند که می‌تواند برای برخی از جوانان در شرایط بحران هویت، جذاب به نظر برسد (احمدی، ۱۴۰۰: ۹۴).

بر این اساس، بحران هویت در میان نسل جدید افغانستان را می‌توان محصول تعامل پیچیده میان سنت، مدرنیته و شرایط خاص تاریخی این جامعه دانست. مدیریت این بحران مستلزم ایجاد زمینه‌ای برای گفت‌وگوی فرهنگی، بازخوانی منعطف سنت‌ها و فراهم کردن فرصت‌های مشارکت اجتماعی برای جوانان است تا آنان بتوانند هویت دینی و فرهنگی خود را در چارچوبی متوازن و پویا بازتعریف کنند.

۳-۴. نفوذ و تحمیل فرهنگ بیگانه

در نیم قرن اخیر جنگ، اشغال نظامی و حضور گسترده نیروهای بین‌المللی در افغانستان، زمینه‌ساز دگرگونی‌های عمیق فرهنگی در ساختار اجتماعی این کشور شده است. در این میان، نفوذ فرهنگ غربی - به‌ویژه فرهنگ آمریکایی - در کلان‌شهرها و مراکز اداری و آموزشی، به‌عنوان یکی از مهم‌ترین پیامدهای عصر پسا طالبان مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته است (پوراحمد، ۱۳۹۰؛ بارکزی، ۱۳۹۴). این نفوذ عمدتاً از طریق رسانه‌های جمعی، نظام آموزشی، سازمان‌های غیردولتی و سبک‌های جدید مصرف و زیست شهری صورت گرفته و بخش‌هایی از جوانان و طبقات متوسط شهری را تحت تأثیر قرار داده است.

از منظر بسیاری از نیروهای سنتی، مذهبی و حتی برخی جریان‌های ملی‌گرا، این فرآیند تحت عنوان «تهاجم فرهنگی» تحلیل می‌شود؛ مفهومی که در ادبیات فکری افغانستان سابقه‌ای چند دهه‌ای دارد و ناظر به نوعی نفوذ نرم، تدریجی و ساختاری ارزش‌ها، هنجارها و الگوهای رفتاری بیگانه در بطن جوامع اسلامی است (شریعتی، ۱۳۷۹؛ مصباح یزدی، ۱۳۸۰). در این چارچوب، تغییر در پوشش، سبک موسیقی، الگوهای فراغت، روابط جنسیتی و نیز دگرگونی در تلقی از دین و سنت، نه محصول طبیعی فرایند مدرن‌شدن، بلکه نتیجه مهندسی فرهنگی قدرت‌های خارجی تلقی می‌شود. به‌ویژه وابستگی مالی و سازمانی بسیاری از نهادهای مدنی و رسانه‌های نوپا به منابع غربی، این باور را تقویت کرده که اشغال نظامی با «اشغال نمادین» عرصه فرهنگ همراه بوده است (احمدی، ۱۳۹۲).

این وضعیت، تقابلی مستقیم میان ارزش‌های دینی - بومی و ارزش‌های معرفی شده به‌عنوان «مدرن» و «جهانی» پدید آورده است. در شهرهای بزرگی چون کابل، هرات و مزار شریف، شکاف میان نسل‌ها و میان طبقات شهری و روستایی در سطح سبک زندگی و نگرش به دین، بارزتر شده و نوعی دوگانگی هویتی به چشم می‌خورد؛ دوگانگی‌ای که برخی آن را به «دوپاره شدن وجدان فرهنگی» تعبیر کرده‌اند (احمدزی، ۱۳۹۵). بر این اساس، بخشی از جامعه می‌کوشد با پذیرش گزینشی عناصر فرهنگ غربی، خود را با الزامات نظم جهانی جدید هماهنگ سازد، در حالی که بخش دیگری این روند را تهدیدی برای اصالت دینی و تاریخی خویش می‌داند.

واکنش به این نفوذ، غالباً در قالب مقاومت فرهنگی صورت‌بندی شده است؛ اما این مقاومت همواره وجه ایجابی و خلاقانه نداشته و در مواردی به «مقاومت منفی» و انزواگرایی افراطی انجامیده است. انزواگرایی مذهبی و اجتماعی، تحریم رسانه‌های دیداری و شنیداری، بی‌اعتمادی مطلق به نهادهای آموزشی و مدنی با هرگونه پیوند خارجی، و نیز تقلیل دین به مجموعه‌ای از مرزبندی‌های سخت‌گیرانه هویتی، از نمودهای این نوع واکنش‌اند (جعفری، ۱۳۹۳). چنین رویکردی، اگرچه در کوتاه‌مدت احساس حفاظت از هویت را تقویت می‌کند، در بلندمدت می‌تواند به انسداد گفتمانی منجر شود؛ زیرا امکان نقد درونی سنت، گفت‌وگو با جهان جدید و انتخاب آگاهانه میان عناصر مختلف فرهنگی را محدود می‌سازد.

از منظر تحلیل علمی، چالش اصلی نه در ذات تماس فرهنگی، بلکه در ساختار نابرابر قدرت و فقدان سازوکارهای بومی‌سازی آگاهانه است. در شرایطی که نهادهای فکری و فرهنگی مستقل قدرت تولید و بازتفسیر مفاهیم مدرن را ندارند، هرگونه تبادل فرهنگی یا به شکل تقلید منفعلانه از غرب ظهور می‌یابد، یا به صورت طرد حداکثری و گسست از تجربه‌های جهانی. هر دو وضعیت، مانع شکل‌گیری «مدرنیته بومی» و «هویت چندلایه» می‌شود که در ادبیات معاصر علوم اجتماعی افغانستان و ایران به‌عنوان راه‌حلی برای خروج از دوگانه‌سازی ساده‌انگارانه «سنت/غرب» مطرح شده است (کاظمی، ۱۳۹۱؛ تمنا، ۱۳۹۶).

بدین ترتیب، مسئله نفوذ و تحمیل فرهنگ بیگانه در افغانستان را باید در پیوند با ساختارهای قدرت، وضعیت پساجنگ، و ضعف نهادهای فرهنگی بومی فهم کرد. راه حل نیز نه در انزوای فرهنگی و نفی مطلق عناصر نو، بلکه در تقویت ظرفیت انتقادی جامعه، بازخوانی میراث دینی و تاریخی در افق مسائل جدید، و ایجاد فضاهای گفت و گو میان حاملان سبک های زندگی متفاوت است. تنها در چنین وضعیتی است که جامعه می تواند به جای واکنش های احساسی و دوقطبی، به سطحی از «انتخاب فرهنگی آگاهانه» دست یابد و در برابر هم تحمیل بیرونی و هم تحجر درونی، راه سومی را بگشاید.

۳-۵. تضعیف نهاد خانواده و نابهنجاری های اخلاقی

نهاد خانواده در جامعه افغانستان همواره به عنوان بنیادی ترین واحد اجتماعی و مهم ترین کانون انتقال ارزش های دینی و فرهنگی شناخته شده است. با این حال، دهه ها جنگ، بی ثباتی سیاسی و بحران های اقتصادی این نهاد را با چالش های جدی مواجه ساخته است. کشته شدن یا ناپدید شدن سرپرستان خانواده در جریان درگیری ها، مهاجرت های گسترده و اجباری و نیز فقر ساختاری، موجب تضعیف کارکردهای سنتی خانواده شده و الگوهای نقش و اقتدار درون خانوادگی را دچار اختلال کرده است (نصیری، ۱۳۹۸: ۷۴). در چنین شرایطی، بسیاری از خانواده ها با پدیده «سرپرستی ناقص» یا «خانواده های ازهم گسیخته» روبه رو شده اند که پیامد آن کاهش نظارت اجتماعی و تربیتی بر اعضای خانواده، به ویژه کودکان و نوجوانان، بوده است.

از سوی دیگر، بیکاری گسترده و کاهش توان اقتصادی مردان در ایفای نقش نان آور سنتی، موجب تغییرات تنش زا در ساختار قدرت درون خانواده شده است. این وضعیت، در بسیاری از موارد به افزایش تعارضات خانوادگی، خشونت خانگی و احساس ناامنی روانی در محیط خانواده انجامیده است. پژوهش های جامعه شناسی نشان می دهد که تضعیف کارکردهای اقتصادی و تربیتی خانواده، زمینه ساز بروز انواع نابهنجاری های اجتماعی و اخلاقی در سطح جامعه می شود (سجادی، ۱۳۹۵: ۱۲۱).

در بستر چنین شرایطی، کاهش کارآمدی سازوکارهای سنتی کنترل اجتماعی - مانند نظارت خویشاوندی، نقش نهادهای محلی و اقتدار بزرگان قومی - به گسترش پدیده‌هایی چون اعتیاد به مواد مخدر، فرار کودکان از خانه، کار کودک و گاه فحشا انجامیده است. این نابهنجاری‌ها افزون بر پیامدهای اجتماعی، با نظام ارزشی دینی و اخلاقی جامعه افغانستان نیز در تعارض قرار می‌گیرد و نوعی «اضطراب اخلاقی» در سطح جامعه ایجاد می‌کند؛ وضعیتی که در آن فاصله میان ارزش‌های مطلوب و واقعیت‌های اجتماعی روزبه‌روز افزایش می‌یابد (رهنورد زریاب، ۱۳۹۳: ۹۸).

از این رو، بسیاری از پژوهشگران بر این باورند که بازسازی اجتماعی افغانستان بدون تقویت نهاد خانواده، حمایت از خانواده‌های آسیب‌دیده از جنگ و احیای سازوکارهای فرهنگی و دینی کنترل اجتماعی امکان‌پذیر نخواهد بود؛ زیرا خانواده همچنان مهم‌ترین بستر جامعه‌پذیری اخلاقی و حفظ انسجام اجتماعی در این جامعه به شمار می‌رود (احمدی، ۱۳۹۷: ۵۶).

۳-۶. تغییر سبک زندگی و بی‌ثباتی اجتماعی

تحولات اجتماعی دهه‌های اخیر، به‌ویژه در محیط‌های شهری، زمینه‌ساز دگرگونی‌های عمیق در الگوهای زیست فردی و جمعی شده است. گسترش شهرنشینی، افزایش ارتباطات فراملی و مواجهه با الگوهای فرهنگی متنوع، موجب شکل‌گیری سبک‌های زندگی چندگانه و گاه متعارض در جامعه گردیده است. در چنین شرایطی، برخی از اقشار اجتماعی میان هنجارهای دینی و فرهنگی مورد انتظار در عرصه عمومی و رفتارهای واقعی در حوزه خصوصی دچار نوعی دوگانگی می‌شوند. این وضعیت، که در ادبیات جامعه‌شناسی به عنوان شکاف میان «هنجارهای اعلامی» و «کنش‌های عملی» شناخته می‌شود، می‌تواند به تضعیف انسجام اجتماعی و کاهش اعتماد عمومی منجر گردد (چلبی، ۱۳۸۴: ۹۷).

از سوی دیگر، روند فزاینده مهاجرت روستاییان به شهرها یکی از عوامل مهم در تغییر الگوهای سبک زندگی به شمار می‌رود. مهاجران روستایی اغلب حامل ارزش‌ها و

هنجارهای مبتنی بر ساختارهای خویشاوندی، همبستگی‌های سنتی و نظم عشیره‌ای هستند؛ در حالی که فضای شهری بر مبنای روابط فردگرایانه، تقسیم کار پیچیده و ساختارهای نهادی متفاوت شکل گرفته است. این تقابل فرهنگی و هنجاری، در بسیاری از موارد موجب بروز نوعی ناهماهنگی اجتماعی می‌شود که جامعه‌شناسان آن را در قالب مفهوم «آنومی» یا بی‌هنجاری توضیح داده‌اند. دورکیم، آنومی را وضعیتی می‌داند که در آن قواعد اجتماعی کارکرد هدایت‌کنندگی خود را از دست می‌دهند و افراد در تعیین چارچوب‌های رفتاری با نوعی سردرگمی مواجه می‌شوند (آرون، ۱۳۸۷: ۳۲۵).

در بستر چنین شرایطی، تلاقی ارزش‌های سنتی و مدرن می‌تواند به شکل‌گیری الگوهای رفتاری متناقض منجر شود؛ به گونه‌ای که افراد در عرصه عمومی به تبعیت از هنجارهای رسمی تمایل نشان می‌دهند، اما در حوزه خصوصی شیوه‌های متفاوتی از زیست اجتماعی را دنبال می‌کنند. استمرار این وضعیت، به تدریج موجب فرسایش سرمایه اجتماعی و کاهش احساس تعلق به نظم مشترک اجتماعی می‌شود. پژوهش‌های انجام‌شده در جوامع در حال گذار نیز نشان می‌دهد که ناهماهنگی میان ساختارهای ارزشی و شرایط جدید اجتماعی، یکی از عوامل اصلی بی‌ثباتی هنجاری و ضعف انسجام اجتماعی است (تاجیک، ۱۳۹۵: ۶۸).

بر این اساس، بی‌ثباتی در سبک زندگی را می‌توان یکی از موانع مهم در شکل‌گیری نظم اجتماعی پایدار دانست؛ زیرا در چنین شرایطی توافق عمومی بر سر هنجارها و ارزش‌های مشترک دشوار می‌شود و جامعه با نوعی پراکندگی فرهنگی و هنجاری مواجه می‌گردد.

۴. مقایسه پیامدهای مثبت و منفی، تبیین پیچیدگی تحولات

بررسی بخش‌های پیشین نشان می‌دهد که تحولات فرهنگ دینی در افغانستان، پیامدهایی دوگانه و اغلب متناقض به همراه داشته است. در یک سوی طیف، شاهد تقویت آگاهی، تکرار نسبی گفتمانی، نهادسازی و نقش حمایتی دین در شرایط بحران هستیم. در سوی دیگر، با پدیده‌هایی مانند قطبی‌شدگی، بحران هویت، تضعیف نهادهای سنتی و بی‌ثباتی ارزشی مواجهیم. نکته کلیدی این است که این پیامدهای مثبت و منفی، جدا از هم و در خلأ رخ

نداده‌اند؛ بلکه در پیوندی دیالکتیکی و در بستر شرایط خاص تاریخی - اجتماعی افغانستان شکل گرفته‌اند. برای مثال، افزایش آگاهی دینی (مثبت) می‌تواند به بحران هویت (منفی) بینجامد اگر این آگاهی، فرد را در میانه سنت‌های محلی، قرائت‌های رسمی سخت‌گیرانه و گفتمان‌های جهانی متناقض، بدون امکان گفت‌وگو و سنت‌زایی خلاق، رها کند. به طور مشابه، شکل‌گیری همبستگی اجتماعی حول دین (مثبت) در شرایط جنگ، ممکن است به شکاف و قطبی‌شدگی (منفی) بیانجامد اگر این همبستگی بر اساس طرد و دشمن‌تراشی از «دیگری» دینی یا قومی تعریف شود.

پیچیدگی این تحولات را همچنین می‌توان در مفهوم «سنت‌زایی» مشاهده کرد. آنچه امروز به عنوان «سنت دینی» در برخی گفتمان‌ها ارائه می‌شود، لزوماً ادامه خطی سنت تاریخی چندصدساله نیست، بلکه غالباً «اختراع سنت» در پاسخ به شرایط مدرن است (هازباوکس، ۱۳۹۲: ۴۵). قرائت طالبانی از شریعت، نمونه بارزی از این اختراع سنت است که در تقابل با مدرنیته و برای ایجاد هویت متمایز شکل گرفته است. از طرف دیگر، گرایش‌های اصلاح‌طلبی نیز تلاشی برای بازسازی سنت در گفت‌وگو با دنیای جدید هستند.

نهایتاً، باید تأکید کرد که فرهنگ دینی در افغانستان، صحنه نبرد میدانی است که در آن نیروهای محلی، ملی و جهانی در تعامل و تقابل با یکدیگرند. نتیجه این نبرد، قطعی و از پیش تعیین شده نیست. نسبت پیامدهای مثبت به منفی، به عوامل زیادی از جمله تحولات سیاسی آینده، نقش نخبگان فکری، میزان موفقیت در توسعه اقتصادی و آموزشی، و کیفیت تعامل با جهان بستگی دارد.

نتیجه

تحولات فرهنگ دینی در افغانستان معاصر، پدیده‌ای خطی، یک‌سویه و تک‌معنا نیست، بلکه فرآیندی پیچیده، چندلایه و پرتنش است که تحت تأثیر متقابل عوامل داخلی و خارجی شکل گرفته است. این پژوهش نشان داد که این تحولات، دستاوردها و فرصت‌هایی مانند تکثر گفتمانی محدود، افزایش آگاهی، تقویت نقش اجتماعی دین و نهادسازی را به همراه

آورده است. اما همزمان، هزینه‌های سنگینی نیز تحمیل کرده است: دگرگونی و تضاد ارزشی، عمیق‌تر شدن شکاف‌های اجتماعی، بحران هویت در نسل جوان، تضعیف بنیان خانواده و بی‌ثباتی اجتماعی.

به طور خلاصه، فرهنگ دینی افغانستان از حالت یک پارادایم نسبتاً منسجم و مسلط، به عرصه‌ای از رقابت، تعارض و بازاندیشی تبدیل شده است. آینده این فرهنگ، به شدت به چگونگی مدیریت این میدان تعارض بستگی دارد.

پیشنهادهای کاربردی

۱. تقویت گفت‌وگوی درون‌دینی و بینا فرهنگی: ایجاد فضای امن (حتی محدود) برای گفت‌وگو بین نمایندگان خوانش‌های مختلف دینی و نیز بین گفتمان دینی و گفتمان‌های مدرن (حقوق بشری، علمی، توسعه‌ای) ضروری است. نهادهای آموزشی و رسانه‌ها می‌توانند در این زمینه پیشگام باشند.

۲. بازنگری در آموزش دینی: بازسازی نظام آموزش دینی (مدارس و دروس دینی در دانشگاه‌ها) به گونه‌ای که علاوه بر انتقال دانش فقهی، بر تفکر انتقادی، اخلاق، تاریخ‌نگاری تحلیلی و آشنایی با دیگر ادیان و مذاهب تأکید کند.

۳. تلفیق هوشمندانه سنت و توسعه: طراحی الگوهای توسعه اقتصادی-اجتماعی که با حساسیت به ارزش‌های فرهنگ دینی بومی صورت گیرد، نه آنکه آن‌ها را نادیده بگیرد یا به صورت تحقیرآمیز با آن‌ها برخورد کند. مشارکت رهبران دینی معتدل در فرآیند برنامه‌ریزی توسعه می‌تواند مفید باشد.

۴. حمایت از نهادهای مدنی و اجتماعی: تقویت نهادهای مستقل مدنی، انجمن‌های علمی و گروه‌های جوانان که می‌توانند فضایی برای بیان آرای متنوع و مشارکت اجتماعی فراهم آورند، بدون آنکه لزوماً موضعی ضد دینی اتخاذ کنند.

۵. توجه به بحران هویت نسل جوان: طراحی برنامه‌های فرهنگی، هنری و آموزشی که به جوانان کمک کند تا با عناصر مثبت هویت تاریخی و دینی خود آشتی کنند و در عین

حال، ابزارهای نقادانه برای مواجهه با چالش‌های جهان مدرن را کسب نمایند.

۶. **اسنادنگاری و پژوهش:** حمایت جدی از پژوهش‌های میدانی و نظری در مورد تحولات فرهنگ دینی افغانستان، به دور از جهت‌گیری‌های ایدئولوژیک، برای درک بهتر این پدیده و یافتن راهکارهای بومی.

آینده افغانستان تا حد زیادی به چگونگی عبور از این مرحله گذار پرچالش فرهنگی بستگی دارد. پذیرش واقعیت تحول، پرهیز از ساده‌انگاری و تقلیل‌گرایی، و تلاش برای هدایت این تحولات در مسیر تعادل، انسجام و عدالت، راه دشوار اما ضروری پیش‌روست.

کتابنامه

-
- آرون، ریمون، مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی، نشر نی، ۱۳۸۷.
- احمدزی، فیض محمد، تعارض سنت و مدرنیته در شهرهای افغانستان، فصلنامه مطالعات اجتماعی افغانستان، ۱۳۹۵.
- احمدی، رضا، نقش نهادهای دینی در تاب‌آوری اجتماعی ایران، پژوهشگاه علوم انسانی، ۱۴۰۱.
- احمدی، سید محمد، جامعه‌شناسی خانواده در جوامع اسلامی، سمت، ۱۳۹۷.
- احمدی، عبدالرووف، بررسی رابطه سواد دینی و گرایش به افراط‌گرایی مذهبی در میان جوانان کابل، مرکز پژوهش‌های اجتماعی افغانستان، ۱۴۰۰.
- احمدی، محمدرضا، اقتصاد اسلامی و توسعه در جوامع مسلمان، انتشارات سمت، ۱۳۹۴.
- _____، جامعه‌شناسی افراط‌گرایی دینی، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۴۰۰.
- _____، جهانی‌شدن و هویت فرهنگی در افغانستان، انتشارات دانشگاه کابل، ۱۳۹۲.
- اریکسون، اریک، هویت و بحران هویت، نشر نی، ۱۳۹۰.
- اسماعیلی، حمید، نهادهای خیریه مذهبی و توسعه اجتماعی، پژوهشکده فرهنگ اسلامی، ۱۳۹۷.
- امیری، محمدحسن، هویت قومی و دینی مهاجران افغان در ایران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ۱۳۹۵.
- بارفیلد، توماس، افغانستان: تاریخ فرهنگی و سیاسی، نشر نی، ۲۰۱۰.
- بارکزی، عبدالوکیل، تحولات فرهنگی افغانستان پس از ۲۰۰۱، نشر عرفان، ۱۳۹۴.
- بانک جهانی، گزارش توسعه انسانی افغانستان: چالش‌های فرهنگ و توسعه، انتشارات بانک جهانی، ۲۰۱۸.
- برگر، پیتر، دین و مدرنیته، نشر هرمس، ۱۳۸۳.
- پاتنام، رابرت، بولینگ تنها، نشر نی، ۱۳۸۰.
- پارسانیا، حمید، دین و نظم اجتماعی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۹۳.

تاجیک، محمدرضا، تحولات فرهنگی و هویت در جوامع در حال گذار، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۵.

تمنا، ضیاء الرحمن، هویت ملی و چالش جهانی شدن در افغانستان، بنیاد پژوهشی بلخ، ۱۳۹۶.

جعفری، سیدرضا، فقه و صلح محلی در افغانستان، مرکز مطالعات اسلامی، ۱۳۹۸.

جعفری، محمدحسین، مقاومت فرهنگی و بنیادگرایی دینی در جوامع پسا جنگ، پژوهشنامه اندیشه سیاسی اسلام، ۱۳۹۳.

جعفری، مهدی، الگوهای نوین دینداری جوانان شهری ایران، پژوهشگاه فرهنگ و ارتباطات، ۱۴۰۱.

چلبی، مسعود، جامعه‌شناسی نظم اجتماعی، نشر نی، ۱۳۸۴.

حبیبی، عبدالحی، تاریخ مختصر افغانستان، مرکز نشراتی دولت، ۱۳۸۹.

حجاریان، سعید، از شاهد قدسی تا شهروند مدرن، طرح نو، ۱۳۸۰.

حداد عادل، غلامعلی، فرهنگ و دین در جهان معاصر، سوره مهر، ۱۳۹۲.

حسینی، سیدعلی، زکات و کارکردهای اقتصادی آن در جوامع اسلامی، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۲.

حسینی، سیدکاظم، تحولات هویت دینی در میان جوانان جوامع اسلامی، فصلنامه مطالعات فرهنگی، ۱۳۹۸.

حسینی، عبدالکریم، جامعه‌شناسی دین در افغانستان، انتشارات معرفت، ۱۳۹۷.

راشد، احمد، طالبان: اسلام، نفت و بازی بزرگ جدید، انتشارات صحافی، ۱۳۹۷.

رحمانی، محمدکاظم، تحولات آموزش دینی در دانشگاه‌های افغانستان، انتشارات پوهنتون هرات، ۱۳۹۸.

رحیمی، مهدی، دین و رسانه در ایران، پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات، ۱۳۹۴.

رضایی، صادق، تحلیل جامعه‌شناختی خشونت‌های فرقه‌ای، فصلنامه مطالعات اجتماعی افغانستان، ۱۴۰۰.

رفیعی، علی؛ احمدی، مهدی، جهانی‌شدن و دگرگونی هویت جوانان، پژوهشنامه علوم اجتماعی، ۱۳۹۷.

رهنورد زریاب، محمداعظم، جامعه و فرهنگ در افغانستان معاصر، انتشارات امیری، ۱۳۹۳.
_____، فرهنگ و جامعه در افغانستان معاصر، انتشارات میوند، ۱۳۸۹.

سجادی، سیدحسین، آسیب‌های اجتماعی و تحولات خانواده، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۹۵.

سجادی، محمداکظم، دین و توسعه: رویکردهای نظری و تجربی، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ۱۴۰۰.

سراج‌زاده، سیدحسین، جامعه‌شناسی دین در ایران، نشر نی، ۱۳۹۰.

سروش، عبدالکریم، قبض و بسط تئوریک شریعت، صراط، ۱۳۸۷.

سلطانی، فاطمه، دین‌داری و هویت جوانان در ایران معاصر، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۹۹.

شریعتی، علی، بازگشت به خویشتن، حسینیه ارشاد، ۱۳۵۷.

طباطبایی، سیدجواد، تجدد و نواندیشی دینی در ایران، مینوی خرد، ۱۳۸۹.

علیزاده، مریم، نقش زنان در نهادهای خیریه مذهبی افغانستان پس از ۲۰۰۱، زن در توسعه و سیاست، ۱۳۹۵.

غزنوی، محمداسماعیل، دین و بازسازی اجتماعی در افغانستان، انتشارات ساحل، ۱۴۰۰.
فرهنگ، عبدالحفیظ، تحولات دینی-سیاسی در افغانستان معاصر، مؤسسه تحقیقاتی میثاق، ۱۳۸۵.

فرهنگ، میر غلام‌محمد، بررسی تاریخی پیوندهای اجتماعی در افغانستان، انتشارات عرفان، ۱۳۹۴.

فقیهی، محمدرضا، مدرنیته و دگرگونی هنجارهای اخلاقی، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۶.

قاسمی، عبدالرحمن، جوانان و چالش‌های هویتی در جوامع در حال گذار، مرکز مطالعات اجتماعی افغانستان، ۱۳۹۹.

قاسمی، عبدالکریم، بانکداری اسلامی و نظام مالی بدون ربا، مرکز مطالعات اقتصادی افغانستان، ۱۳۹۷.

کاظمی، حمید، مدرنیته بومی و هویت دینی در افغانستان، پژوهش‌های فرهنگی آسیای میانه، ۱۳۹۱.

کاظمی، سجاد، تحولات سواد دینی در ایران پس از انقلاب، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۶.

کاظمی، محسن، بحران هویت نسل جوان افغانستان در عصر جهانی‌شدن، مجله جامعه‌شناسی افغانستان، ۱۴۰۰.

مجتهدزاده، پیرمحمد، افغانستان و تحولات فکری و فرهنگی معاصر، نشر قومس، ۱۳۹۰.

مصباح یزدی، محمدتقی، تهاجم فرهنگی، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۰.

ملکی، فاطمه، دین و انسجام اجتماعی، نشر علم، ۱۳۹۵.

ملکیان، مصطفی، عقلانیت و معنویت، نشر صراط، ۱۳۸۱.

موسوی، سیدجعفر، چالش‌های دولت‌سازی در افغانستان، نشر نی، ۱۳۸۹.

موسوی، سیدمحمد، جنگ و هویت دینی در افغانستان، انتشارات دانشگاه فردوسی، ۱۳۹۰.

موسوی، سیدمحمد، فضای مجازی و خوانش‌های جدید از دین، پژوهشکده مطالعات فرهنگی، ۱۴۰۰.

نصیری، امیررضا، آموزش عالی و مواجهه عقلانی با دین، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۹۸.

نصیری، عبدالحمید، تحولات اجتماعی افغانستان پس از جنگ، مرکز مطالعات استراتژیک افغانستان، ۱۳۹۸.

نوغانی، مصطفی، جامعه‌شناسی دین در ایران، انتشارات سمت، ۱۳۹۸.

نیکزاد، عبدالحکیم، تصوف و فرهنگ دینی در افغانستان، انتشارات سعید، ۱۳۹۴.
واعظی، احمد، تحولات فکری در جهان اسلام معاصر، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی،
۱۳۹۲.

وزارت حج و اوقاف افغانستان، گزارش عملکرد سالانه اداره مدارس دینی، نشر وزارت حج،
۱۳۹۹.

هازباوکس، اریک، اختراع سنت، نشر مرکز، ۱۳۹۲.
هاشمی، سید عبدالله، رسانه‌های جدید و تحول گفتمان دینی در افغانستان، فصلنامه مطالعات
شبه قاره، ۱۳۹۸.

Centlivres, Pierre; Centlivres-Demont, Micheline, Afghanistan: Identity, Society
and Politics Since 1980, I.B. Tauris, 2010.

Gutierrez, A., Ethnicity and Conflict in Afghanistan, UNHCR Press, 2008.

Roy, Olivier, Islam and Resistance in Afghanistan, Cambridge University Press,
2017

